

# دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۱۶

## تجسم الهی و تثلیث

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ۱۶، تجسم الهی و تثلیث است.

بسیار خب، ما قصد داریم این مجموعه را با صحبت در مورد چند آموزه که در الهیات مسیحی نقش اساسی دارند، به پایان برسانیم: تجسم الهی و تثلیث.

دلیل اینکه ما این کار را انجام خواهیم داد این است که برخی از سوالات فلسفی بسیار جالب در زمینه این آموزه‌ها مطرح می‌شوند. و آنها آموزه‌هایی هستند که برای الهیات مسیحی محوری هستند. بنابراین، ما مسیحیان باید آماده باشیم تا به این مسائل به روشی دقیق و مبتنی بر آگاهی فلسفی پردازیم.

بنابراین، بیایید ببینیم چه نوع مشکلات فلسفی با این آموزه‌ها مرتبط هستند و چگونه می‌توانیم با آنها برخورد کنیم. دیدگاه مسیحیت ارتدوکس در مورد تجسم الهی این است که عیسی مسیح دو ذات دارد اما یک شخص است. او هم کاملاً انسان است و هم کاملاً خدا، که بلافاصله این سوال را مطرح می‌کند که چگونه این می‌تواند از نظر منطقی منسجم باشد؟ چگونه کسی می‌تواند یک خدا-انسان باشد و در عین حال واقعاً انسان باشد و واقعاً الهی باقی بماند؟ این در واقع مشکلی است که کلیسای اولیه را که سعی در حل این مشکل داشت، آزار می‌داد.

همزمان با تلاش برخی از متکلمان کلیسای اولیه برای تدوین نظریه‌هایی که بتوانند این موضوع را به شیوه‌ای منطقی و منسجم توضیح دهند، بدعت‌های متعددی ظهور کرد. ابتدا، بیایید به تمایز سه‌گانه بین تناقضات پارادوکس‌ها و اسرار توجه کنیم. تناقض زمانی اتفاق می‌افتد که کسی دقیقاً یک گزاره را تأیید و رد کند.

در حالی که پارادوکس یک تناقض ظاهری اما نه واقعی است، چیزی که شبیه تناقض به نظر می‌رسد اما در واقع اینطور نیست. راز حقیقتی است که با عقل انسان قابل درک نیست، که ممکن است متناقض باشد یا نباشد. بنابراین، وقتی صحبت از آموزه تجسم الهی می‌شود، توماس موریس در پرداختن به برخی از این مشکلات کار فوق‌العاده‌ای انجام داده است.

در کتابی که حدود ۳۰ سال پیش با عنوان «منطق خدای مجسم» نوشت، فوق‌العاده است، بهترین چیزی که تا به حال در این زمینه خوانده‌ام. توماس موریس به سخنران انگیزشی برای شرکت‌های فورچون ۵۰۰، به ویژه در زمینه اخلاق، تبدیل شد. و او کارهای واقعاً خوبی در آنجا انجام داده است؛ کتابی که او با عنوان «اگر ارسطو جنرال موتورز را اداره می‌کرد» نوشته، فوق‌العاده است.

اما فکر می‌کنم او از همان ابتدا شروع به سخنرانی برای شرکت‌ها در مورد اخلاق تجاری کرد و چنان مورد توجه قرار گرفت و چنان دستمزدی دریافت کرد که دیگر نیازی به موقعیت تدریس خود نداشت. اما علاوه بر همه اینها، او یک فیلسوف دین فوق‌العاده است. بنابراین، یکی از تمایزاتی که او بین دو معنای ذات قائل می‌شود، و ذات، به طور کلی به عنوان چیزی که بدون آن یک چیز آن چیزی که هست نخواهد بود، درک می‌شود.

اما دو معنای جوهر وجود دارد که می‌توان در اینجا به طور مفید از هم متمایز کرد. یکی معنای جوهر فردی در مقابل جوهر نوعی است. جوهر فردی با تمام ویژگی‌هایی که یک چیز خاص دارد تعریف می‌شود.

جوهره فردی شما از تمام ویژگی‌هایی که دارید تشکیل شده است. این همان چیزی است که شما را، شما می‌کند. تمام این حقایق در مورد شما، شما را به آن چیز خاص یا شخص خاص تبدیل می‌کند.

برخلاف ذات مهربانی که با تمام ویژگی‌هایی که به صورت جداگانه لازم و به صورت مشترک کافی هستند تا کسی عضوی از یک طبقه یا نوع باشد، تعریف می‌شود، بنابراین شما فقط یک شخص خاص با ذات فردی منحصر به فرد نیستید. شما همچنین به عنوان یک انسان دارای ذات مهربانی هستید.

شما تمام ویژگی‌ها و خواصی را که به صورت جداگانه لازم و به صورت جمعی کافی هستند تا عضوی از نوع بشر باشید، دارا هستید. شما همچنین عضوی از نوع پستانداران هستید. شما ریه دارید.

شما از آن نوع موجوداتی هستید که بچه زنده به دنیا می‌آورید. یا اگر مرد هستید، می‌توانید در این امر مشارکت کنید و کسی را که بچه زنده به دنیا می‌آورد، باردار کنید. شما مو دارید.

شما ناخن دست و پا دارید. شما یک مهره‌دار هستید. شما تمام این ویژگی‌هایی را که برای پستاندار بودن باید داشته باشید، دارید و اگر همه آنها را داشته باشید، تضمین می‌کند که شما یک پستاندار هستید.

بنابراین، شما عضوی از گونه‌ی پستانداران هستید. و می‌توانیم در مورد انواع و اقسام دیگری که ما انسان‌ها عضو آنها هستیم صحبت کنیم. این همیشه به برآورده کردن شرایط خاص و داشتن ویژگی‌های خاص مربوط می‌شود.

ذات فردی و ذات مهربان. در اینجا یک تمایز بسیار مهم وجود دارد. حال، این چه ارتباطی با تجسم الهی دارد؟ گفتن اینکه عیسی مسیح یک شخص با دو ذات بود، فقط به این معنی است که ذات فردی او، ذات منحصر به فرد او به عنوان یک شخص خاص، از تمام ویژگی‌های یک ذات کاملاً انسانی و یک ذات کاملاً الهی تشکیل شده بود.

بنابراین، هر آنچه که برای انسان بودن لازم است، هر آنچه که آن شرایط لازم است، از جمله داشتن بدن انسانی، داشتن روح انسانی، داشتن ذهن انسانی، عیسی تمام آن ویژگی‌ها را داشت، و هر آنچه که برای الهی بودن لازم است، عیسی تمام آن ویژگی‌ها را نیز داشت. او قادر مطلق و دانای مطلق، خیرخواه مطلق و غیره بود. و بنابراین، ذات فردی او از تمام ویژگی‌های اساسی الهی و انسانی تشکیل شده بود.

ایده همین است. گرافیک من خیلی پیچیده نیست، اما شما متوجه منظور می‌شوید. بنابراین اینجاست که تمایز بین ذات فردی و ذات مهربان هنگام فکر کردن به تجسم الهی مفید واقع می‌شود.

فقط برای روشن شدن منظورمان. اما این موضوع ایرادی را مطرح می‌کند. آیا عیسی فاقد برخی ویژگی‌های لازم برای انسان بودن نیست؟ درست است؟ او از یک پدر انسانی متولد نشد.

انسان دیگری را به من نشان دهید که از پدر انسان دیگری متولد نشده باشد. خب، این ما را به تمایز دیگری می‌رساند، و آن بین ویژگی‌های مشترک و ویژگی‌های اساسی است. ویژگی‌های مشترک آن ویژگی‌هایی هستند که بسیاری یا اکثر اعضای یک طبقه یا یک نوع دارند، برخلاف یک ویژگی اساسی.

ویژگی‌های اساسی آن دسته از ویژگی‌هایی هستند که یک چیز باید داشته باشد تا عضوی از یک طبقه یا نوع باشد. بنابراین من دو دست دارم. اکثر مردم دو دست دارند.

این یک ویژگی مشترک بین انسان‌هاست. بعضی‌ها فقط یک دست دارند. بعضی‌ها اصلاً دست ندارند.

اما آنها هنوز انسان هستند. آنها فقط این ویژگی غیرمعمول را دارند که دو دست ندارند. اما برای انسان بودن باید ذهن داشته باشید، هر چقدر هم که خوب توسعه یافته باشد.

شما باید عقل داشته باشید. این یک ویژگی ضروری است. بنابراین، همه ویژگی‌های مشترک، ویژگی‌های ضروری نیستند.

بنابراین، وقتی صحبت از عیسی می‌شود، او فاقد ویژگی رایج اما غیرضروری به دنیا آمدن از یک پدر انسانی بود. درست است؟ صرفاً به این دلیل که همه یا تقریباً همه انسان‌ها یک ویژگی خاص دارند، به این معنی نیست که آن ویژگی ضروری است. همچنین تقریباً هر انسانی ناف یا جای زخم ناف داشته است، که آنقدر رایج است که ما حتی به جای زخم‌های ناف خود به عنوان جای زخم فکر نمی‌کنیم.

ناف ندارد. من از چنین مواردی شنیده‌ام زیرا بند ناف آنها، وقتی به هر دلیلی برداشته شده، آنقدر خوب بهبود یافته که واقعاً ناف ندارند. این موضوع برای مردم عجیب یا حتی نگران‌کننده به نظر می‌رسد، حتی با اینکه واقعیت این است که آنها بهتر از بقیه ما بهبود یافته‌اند.

آنها جای زخم کمتری دارند. به هر حال، بیشتر مردم ناف و ناف دارند، اما این یک ویژگی مشترک است. ضروری نیست.

اگر یکی از آنها را نداشته باشید، شما را به عنوان یک انسان رد صلاحیت نمی‌کند. و بنابراین، این با این موضوع که عیسی توسط یک پدر انسانی به دنیا نیامده است، مطابقت دارد. این غیرمعمول است، اما او را به عنوان یک انسان واقعی رد صلاحیت نمی‌کند، زیرا در هر صورت، برای انسان بودن، ضروری نیست که توسط یک پدر انسانی به دنیا آمده باشد.

دو انسان اول، آدم و حوا، اگر فرض کنید که آنها افراد تاریخی واقعی هستند، آنها پدر انسانی نداشتند. و من گمان می‌کنم هیچ‌کدام از آنها ناف هم نداشتند. بنابراین، باید یک انسان اولیه، هر کسی که بوده، وجود داشته باشد، و می‌دانید، آنها این ویژگی غیرمعمول اما غیرضروری را داشته‌اند که توسط یک پدر انسانی به وجود نیامده‌اند.

با این حال، ایراد دیگری هم وجود دارد. چطور ممکن است عیسی واقعاً انسان بوده باشد در حالی که آشکارا ویژگی‌های الهی داشته است؟ می‌دانید، او می‌تواند روی آب راه برود. او ذهن مردم را می‌خواند.

او می‌تواند هر زمان که بخواهد مردم را شفا دهد. این ما را به تمایز سومی می‌رساند، تمایز بین صرفاً انسان بودن و کاملاً انسان بودن. برای کاملاً انسان بودن، لازم نیست صرفاً انسان بود.

فقط کافی است که فرد تمام ویژگی‌هایی را که برای ذات انسان ضروری است، داشته باشد. عیسی تمام ویژگی‌های لازم برای انسان بودن را داشت، بنابراین کاملاً انسان بود. اما از آنجایی که او دارای ویژگی‌های الهی نیز بود، صرفاً انسان نبود.

لازم نیست صرفاً انسان باشید تا کاملاً انسان باشید. عیسی انسان بود، به علاوه. انسان به علاوه‌ی بی‌نهایت، همانطور که معلوم شد زیرا او انسان به علاوه‌ی الوهیت بود.

بنابراین، تا زمانی که هیچ تضادی بین ویژگی‌های اساسی انسانی و ویژگی‌های الهی وجود نداشته باشد، مشکلی نخواهید داشت. من گمان می‌کنم منتقد می‌تواند در آنجا به دنبال تضادهای بالقوه بگردد، اما هیچ کس به

طور قطعی نشان نداده است که بین ذات انسانی عیسی و ذات الهی او تضادی وجود دارد. به هر حال، او کاملاً انسان است، اما او انسان به علاوه الهی است.

او خیلی فراتر از یک انسان است. اما در مورد گفته‌ی عیسی که گفته بود چیزهایی را که خدای پدر می‌داند، نمی‌دانسته چه؟ به طور خاص، ساعت بازگشت او. این یک متن بسیار گیج‌کننده در متی ۲۴ است.

آیا این مشکل‌ساز نیست؟ موریس در رابطه با این مشکل، چند استراتژی را مورد بحث قرار می‌دهد. یکی رویکرد کنوتیسی است که بر اساس فیلیپیان ۲ می‌گوید عیسی با خالی کردن خود، برخی از ویژگی‌های الهی خود، از جمله علم مطلق خود را از دست داد. این توضیح می‌دهد که چرا او ساعت بازگشت خود را نمی‌داند.

اما به نظر می‌رسد این بدان معناست که او از الوهیت خود دست کشیده است. اگر علم مطلق عیسی را انکار کنید، به نظر می‌رسد که الوهیت او را انکار کرده‌اید. رویکرد دیگری که ممکن است بهتر باشد، دیدگاه دو ذهن است.

این نظریه می‌گوید که عیسی دو ذهن داشت که رابطه‌ای نامتقارن با یکدیگر داشتند، به طوری که یک ذهن می‌توانست به طور مطلق به دیگری دسترسی داشته باشد، اما برعکس آن امکان‌پذیر نبود. این دیدگاهی است که موریس به آن گرایش دارد. او ذهن‌های خودآگاه و ناخودآگاه و سخت‌افزار و نرم‌افزار کامپیوتر را با هم مقایسه می‌کند، که در هر مورد، یکی به دیگری دسترسی دارد، اما دیگری به دیگری دسترسی ندارد.

شاید این چیزی است که اتفاق می‌افتد. مشکل اینجاست که اگر عیسی به معنای واقعی کلمه دو ذهن داشت، پس چگونه می‌توان گفت که او یک نفر است؟ من نمی‌دانم راه حل این معمای فلسفی که در متی ۲۴ مطرح شده چیست. ممکن است این موضوع به انتخاب عیسی مربوط باشد که به اطلاعاتی که پدر در مورد بازگشتش دارد دسترسی پیدا نکند.

شاید نظریه دیگری وجود داشته باشد که کارساز باشد. اما با این همه، می‌توان گفت که اگرچه می‌توانیم برخی از ایرادات و انتقادات به آموزه تجسم الهی را که ادعا می‌کنند این آموزه نامنسجم است، رد کنیم، اما هنوز مشکلاتی وجود دارد، هنوز مسائلی وجود دارد که با توجه به متون خاص کتاب مقدس مطرح می‌شوند و آن را تا حدودی مرموز می‌کنند. بنابراین، من می‌گویم تجسم الهی این آموزه حداقل یک راز است، اگر نگوییم یک پارادوکس، اما نه یک تناقض.

بنابراین، بیایید اکنون به آموزه تثلیث پردازیم. آموزه مسیحی ارتدکس در مورد خدا ادعا می‌کند که او سه‌گانه است. این از تعدادی از متون مختلف استنباط می‌شود که به پدر و پسر، و روح القدس به عنوان خدا اشاره می‌کنند.

فقط یک یا دو متن که به هر سه اشاره می‌کنند. شاید مأموریت بزرگ در متی ۲۸، که آنها را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمیم می‌دهد. اگرچه عیسی صریحاً قصد ندارد آن آموزه را در آنجا آموزش دهد و توسعه دهد، اما این واقعیت که او در مأموریت بزرگ به این موضوع اشاره می‌کند، اشاره‌ای بسیار قدرتمند در این راستا است.

او به تعدادی از متون دیگر نیز دسترسی پیدا کرد. با نگاهی به عهد عتیق، استفاده از اصطلاح عبری الوهیم نوعی معنای جمع دارد و متون دیگر به صورت جداگانه به روح القدس، پدر و پسر به عنوان موجودات الهی اشاره می‌کنند. اما از دیدگاه فلسفی، چگونه می‌توانیم این موضوع را به طور منسجم بررسی کنیم؟ چگونه خدا می‌تواند هم سه و هم یک باشد؟ آیا این یک تناقض آشکار نیست؟ خب، مهم است که در ابتدا توجه داشته باشیم که آموزه تثلیث ادعا نمی‌کند که خدا به یک معنا سه و یک است.

او از یک جهت واحد است و از جهت دیگر سه تا. خدا یک وجود یا جوهر یا ذات در سه شخص است. بنابراین، ادعاهای دوستان مسلمان ما مبنی بر اینکه مسیحیان مشرک هستند، اشتباه است.

آنها این تمایز ساده اما مهم را نادیده می‌گیرند که خدا به معنای یک موجود، واحد است. او یک موجود است. اما سه شخص دارد. با این حال، اینجا یک مشکل وجود دارد.

اگر عیسی پسر خداست، پس چگونه می‌تواند با خدا یکی باشد، در حالی که خدا او را آفریده است؟ پاسخ عیسی آفریده نشد. او به طریقی زاده شد که مشابه چیزی است که ما از تجربه انسانی می‌دانیم، و آن این است که، همانطور که انسان‌ها از طریق تولید مثل فرزند به دنیا می‌آورند، من چهار فرزند دارم. من هیچ‌کدام از آنها را نیافریده‌ام.

من در تولید مثل دخیل بودم. آنها از طریق اتحاد من و همسرم به وجود آمدند، نه اینکه ساخته شدند. این امر تداوم این جوهره انسانی را تضمین می‌کند، که به طرز جالبی، به نظر من، واقعاً با تثلیث الهی موازی است.

همانطور که پسر از اتحاد حاصل می‌شود، ببخشید، این روح‌القدس از اتحاد پدر و پسر حاصل می‌شود، و شما یک شخص سوم دارید که الوهیتش کمتر نیست. اگرچه از پدر و پسر حاصل می‌شود، و پسر نیز الوهیتش کمتر نیست، اگرچه از خدای پدر حاصل شده و زاده شده است. بنابراین، در اینجا چند افراط‌گرایی بدعت‌آمیز وجود دارد که باید از آنها اجتناب کنیم.

یکی از آنها وجه‌گرایی است، دیدگاهی که معتقد است هر شخص از تثلیث، وجه یا تجلی متفاوتی از خداست. مشکل اینجاست که این دیدگاه، کثرت واقعی شخصیت‌های الهی را که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است، توضیح نمی‌دهد.

برخی از شاخه‌های پنطیکاستی، نسخه‌هایی از مُدالیسم، از این دیدگاه حمایت می‌کنند. یکی دیگر از بدعت‌های افراطی، سه‌خدایی است، این ایده که هر شخص تثلیث یک موجود متمایز است. مشکل اینجاست که این صرفاً چندخدایی است که خلاف کتاب مقدس است.

بنابراین، ما باید از تأکید بر کثرت به استثنای وحدت یا تأکید بر وحدت به استثنای کثرت اجتناب کنیم. دیدگاه ارتدوکس نوعی حد وسط بین این دو افراط است. حال، در اینجا یک تمایز مهم و مفید وجود دارد که «تمایزی فلسفی است و می‌تواند در اینجا مفید باشد، که مربوط به تمایز بین «هستی» این‌همانی و «هستی» محمولی است.

هویت «به معنای یکی بودن و همانند بودن به کار می‌رود. بنابراین، اگر بگویم که یوکاسته مادر ادیپ است» منظورم این است که آنها یک نفر هستند. ادیپ وقتی خیلی دیر متوجه می‌شود که در واقع با مادرش ازدواج کرده، بسیار ناراحت می‌شود.

چه درک وحشتناکی. هرچند وحشتناک است، اما هرگز نفهمیدم چرا او چشمانش را از حدقه بیرون می‌آورد. چرا وقتی از چیزی ناراحت هستی، چشمانت را از حدقه بیرون می‌آوری؟ حدس می‌زنم ممکن است تفاوت‌های فرهنگی وجود داشته باشد.

مطمئناً، این یک پیامد غم‌انگیز است. این همان چیزی است که در معنای هویت به کار می‌رود. وقتی می‌خواهیم بگویم چیزی با چیزی دیگر یکی است.

پس، «است» در گزاره متفاوت است. در اینجا، ما از کلمه «است» به معنای داشتن ویژگی‌های خاص استفاده می‌کنیم. بنابراین، اگر بگوییم که یوکاستا بور است، نمی‌گوییم که او با بور بودن یکی است.

من می‌گویم که او ویژگی موهای بلوند را دارد. این چه کمکی می‌کند؟ آموزه تثلیث ادعا می‌کند که پدر خداست. پسر خداست و روح القدس خداست. یعنی اگر این کلمه را به معنای اسناد به کار ببریم نه به معنای هویت

خدا چیزی بیش از پدر است. خدا چیزی بیش از پسر و روح القدس است. او پدر، پسر و روح القدس است.

هر یک از این شخصیت‌های تثلیث این ویژگی الهی بودن را دارند. این می‌تواند به جلوگیری از این پیامد کمک کند. اینکه پدر پسر باشد یا پسر روح القدس باشد، یا روح القدس پدر باشد، بسیار مشکل‌ساز خواهد بود.

این درست نیست. آنها متمایز هستند. با این حال، همه آنها شخصیت‌های الهی در ذات الهی هستند.

شاید این مطلب برای شما مفید باشد. اینها تنها چند مسئله فلسفی مربوط به تجسم الهی و تثلیث هستند.

این سخنرانی دکتر جیمز اشپیگل در مورد فلسفه دین است. این جلسه ۱۶، تجسم الهی و تثلیث است.